

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز

دوره پانزدهم، شماره دوم، و دوره شانزدهم، شماره اول،

بهار و پائیز ۱۳۷۹، (پیاپی ۳۰ و ۳۱)

مطالعه تطبیقی در زمینه ارتداد و احکام و آثار آن

مرتضی رحیمی*

دانشگاه شیراز

چکیده

در این مقاله، بعد از تعریف لغوی و اصطلاحی واژه ارتداد نخست از اهمیت بحث ارتداد و ضرورت بحث از آن سخن گفته شده و بعد از آن، از جایگاه ارتداد در فقه اسلامی سخن به میان آمده و اینگونه نتیجه‌گیری شده که همه مذاهب فقهی اسلامی، ارتداد را بعنوان یک جرم می‌شناسند.

همچنین مطرح شده که همه مذاهب فقهی اسلامی مواردی را برای تحقق ارتداد شرط می‌دانند، و برخی از شرایط تحقق ارتداد، مورد قبول بعضی از مذاهب فقهی نیست. و تصریح شده که شرط تشخیص ارتداد شهادت دو مرد شاهد عادل و اقرار دو بار مرتد است. همچنین هر کار یا سخنی که آشکارا دین را انکار یا مسخره کند موجب اثبات ارتداد می‌گردد.

اشاره شده (طوسی، ج: ۷، ۲۸۲: بی تا) که برخی از فقهای امامیه، توبه مرتد فطری را نمی‌پذیرند و گروه زیادی از آنان همانند اهل تسنن، توبه مرتد فطری را می‌پذیرند. درباره مرتد کیفی‌هایی همچون محرومیت از ارث، زندان ابد، تقسیم اموال، اعدام و ... بیان شده است. امامیه در مورد زن و مرد مرتد و نیز در مورد مرتد ملی و فطری به کیفی‌های متفاوتی معتقدند و همانند حنفیه به اعدام زن مرتد حکم نمی‌کنند هر چند که مرتد فطری باشد.

علاوه بر مرتد، که کیفی‌های خاص خود را دارد، مواردی همچون ساحر، زندیق، دشنام دهنده به پیامبران، پوشیدن لباس خاص کفار و اعتقاد به

تناسخ، که تحت عنوان ملحقیات حکمی به آنها اشاره شده است، احياناً کیفرهایی شدیدتر از کیفر ارتداد دارند. نظر فقهای امامیه و اهل تسنن در خصوص موارد یاد شده گاهی یکسان و گاهی متفاوت است.

در پایان در بحث ارتداد و آزادی، به رابطه ارتداد و آزادی اشاره شده، و چکیده سخن در این باره این است که هر چند افراد در انتخاب دین آزاد هستند ولی این دلیل نمی‌شود که پس از انتخاب دین، برای کنار گذاشتن و تغییر آن نیز آزاد باشند، چون آزادی در ارتداد و تفسیر کیش و آیین، مشکلاتی را برای اسلام و پیروانش پدید می‌آورد.

واژه های کلیدی: ۱- احکام تطبیقی ارتداد ۲- مرتد ملی ۳- مرتد فطری ۴- آزادی و ارتداد

۱. مقدمه

ارتداد یکی از مباحث فقه سیاسی اسلام است که از اهمیت زیادی برخوردار است و آیات و روایات زیادی به آن اشاره دارند. از آنجا که در فقه اسلام احکام و مجازاتهای خاصی برای ارتداد بیان شده، دستاویزی برای مخالفان اسلام گردیده که برای انتقاد از اسلام از آن یاری بگیرند، لذا طرح این موضوع که ارتداد چیست و شرایط و موجبات آن کدامند، حائز اهمیت است. همچنین با توجه به آزادی در عقیده و انتخاب کیش و آیین و دیگر وجوه آزادی که اسلام نیز به آن اعتراف دارد، این تصور پیش می‌آید، که چرا ارتداد از جرمهای موجب مجازات به حساب آمده است. به همین دلیل سخن گفتن از ارتداد و مسایل مربوط به آن موجه می‌نماید. همه مذاهب اسلامی، ارتداد را جزء جرمهای موجب مجازات دانسته‌اند، اما برخی از مذاهب فقهی اسلامی ارتداد را جزء حدود^۱ بر شمرده‌اند و برخی هم واژه تعزیر^۲ را برای آن مناسب دانسته‌اند، از آن میان بسیاری از فقهای شیعه هنگامی که از حدود نام برده‌اند، جرمهایی همچون زنا، قذف، شرب خمر، سرقت و محاربه را بطور صریح تحت عنوان حد ذکر - نموده‌اند و برخی از جرمهای دیگر از قبیل ارتداد را تحت عناوین دیگری از قبیل کیفرهای گوناگون^۳ یا "خاتمه در کیفرهای دیگر" مورد بحث قرار داده‌اند. (فیض، ب، ۴۱۶: ۱۳۷۳) و برخی از فقها هم تحت عنوان تعزیرات از ارتداد سخن به میان آورده‌اند، چنانکه شهید اول تحت عنوان "عقوبات متفرقه" که پس از حدود آمده، از چند جرم نام برده که یکی از آنها جرم ارتداد است، همچنین امام خمینی (ره) پس از حدود، زیر عنوان خاتمه فی سایرالعقوبات، از جرم ارتداد و برخی جرمهای دیگر بحث نموده‌اند. (فیض، ب، ۴۳۱: ۱۳۷۳) همچنین مرحوم شعرانی در شرح کتاب تبصره علامه حلی تحت عنوان حد مرتد، از جرم ارتداد سخن گفته است. (شعرانی، ۷۴۷: بی‌تا) مرحوم محقق حلی نیز در کتاب شرایع ذیل عنوان کتاب الحدود و التعزیرات، از جرم ارتداد سخن گفته و آن را از جرمهای تعزیری بر شمرده است. (محقق حلی، ۹۳۲: ۱۴۰۳ هـ ق) آقای دکتر فیض نیز ارتداد را از جرایم تعزیری می‌داند و گفته است: "ارتداد بنابر تحقیق یکی از

جرایم تعزیری است که میزان کیفر آن به وسیله حاکم شرع معین می‌شود ولی چون در زمان ائمه (ع) کیفری خاص در باره آن اجرا شده، فقها احتیاط می‌کنند و همان کیفر را برای مرتد فتوا می‌دهند. (فیض، الف، ۲۷: ۱۳۷۲)

در میان مذاهب چهارگانه اهل تسنن، شافعیه و مالکیه ارتداد را از جرایم موجب حد دانسته‌اند و حنبله و حنفیه آن را از جرایم موجب تعزیر به حساب آورده‌اند، بدین گونه که مالکیه جرایم موجب حد را - که ارتداد نیز از جمله آنهاست - هشت مورد دانسته اند، همچنین شافعیه جرایم موجب حد را هفت مورد بر شمرده‌اند که یکی از آن جرایم، جرم ارتداد است. (الغروی، ۱۷-۱۸: ۱۴۱۹).

۲. تعریف ارتداد

ارتداد در لغت به معنی برگشتن است، از هر امری که باشد (طیبیان، ۱۱۴: ۱۳۷۶) و به نظر شیعه در اصطلاح فقه منظور از ارتداد برگشتن از اسلام است پس از گرویدن به آن و این یا با انکار یکی از اصول سه گانه دین اسلام، یعنی توحید و نبوت و معاد صورت می‌گیرد، یا با انکار یکی از ضروریات دین اسلام به شرط آن به انکار یکی از اصول سه گانه دین اسلام منجر گردد. (الجبعی‌العالمی، ۳۳۳-۳۳۵: ۱۴۱۰)

مذاهب فقهی چهارگانه اهل تسنن در تعریف ارتداد تعابیر گوناگونی دارند، حنفیه و مالکیه در تعریف ارتداد گفته اند: 'ارتداد آن است که پس از آن که انسان با اقرار به شهادتین دین اسلام را اختیار کرد و ملتزم به احکام آن دو شهادتین شد، کفر را برگزیند. و شافعیه گفته‌اند: 'ارتداد یعنی بریدن از دین اسلام با نیت یا سخن یا کار کفرآمیز'. (مجموعه من کبار اساتده الفقه الاسلامی، ج: ۴، ۱۴۱۱ هـ ق)

تعریفی که حنفیه و حنبله برای ارتداد بیان کرده‌اند با تعریفی که امامیه از ارتداد ارائه می‌دهد، تضادی ندارد.

منظور از انکار ضروری دین آن است که آنچه همه مسلمانان آن را حرام می‌دانند (مثل شرب خمر و خوردن خوک) حلال دانسته شود، یا چیزی که همه مسلمانان آن را واجب می‌دانند (مثل نماز و روزه و زکات) مورد انکار واقع شود. مذاهب چهارگانه اهل تسنن نیز انکار ضروری دین را موجب خروج از دین اسلام و ارتداد دانسته‌اند.

۳. اقسام ارتداد

فقهای شیعه بر عکس فقهای اهل سنت، معتقدند که ارتداد به دو نوع ملی و فطری تقسیم می‌شود. در این خصوص در ترجمه لمعه آمده: 'مرتد یا فطری است یا ملی: فطری کسی است که متولد شود در حال اسلام پدر و مادر و یا اسلامی یکی از آن دو و بالغ شود بر وصف اسلام

به این معنی که از زمان ولادت تا حین بلوغ حکم به کفر وی نشده باشد ... ولی جماعتی همان انعقاد نطفه را در حین اسلام یکی از ابویین کافی دانسته اند، دوم ملی؛ و آن کسی است که کافر بوده و قبول اسلام نموده و بعد برگشته است یا به انکار اصل اسلام یا انکار امر ضروری آن.^۲ (فیض و مهذب، ۲۱۴: ۱۳۶۶)

بعضی در تعریف مرتد ملی و فطری گفته اند: مرتد فطری مرتدی است که هنگام بسته شدن نطفه او لااقل یکی از والدین او مسلمان بوده است. مرتد ملی مرتدی است که هنگام بسته شدن نطفه او والدین او کافر بوده اند. (فیض، الف، ۳۶۷: ۱۳۷۳)

با توجه به این که اهل سنت، تقسیم ارتداد به دو نوع ملی و فطری را قبول ندارند، برای هر دو حکم یکسانی را بیان می‌کنند.

۴. شرایط تحقق ارتداد

ارتداد با شرایط خاصی تحقق می‌یابد و احکام مربوط به آن اجرا می‌شود. شرایط تحقق ارتداد عبارتند از:

۴.۱. بلوغ

چون فرد نابالغ مکلف نیست و عمد وی در حکم خطاست، چه مراهق^۳ (نزدیک به بلوغ) باشد و چه نباشد.

امامیه این شرط را به طور اجماع قبول دارند. اما از میان فقهای امامیه، شیخ طوسی، اسلام کودک مراهق را قابل قبول دانسته و در صورت خروج وی از اسلام، حکم به ارتدادش نموده و در این خصوص به این روایت استناد نموده که در آن گفته شده: «لصبی اذا بلغ عشر سنین اقیمت علیه الحدود التامه و اقتص منه و تنفذ وصیته» (النجفی، ۶۰۹: ۱۳۶۳) یعنی وقتی کودک به سن ده سالگی برسد همه حدود بر وی جاری می‌شود و قصاص می‌شود و وصیت وی نافذ خواهد بود. اما دیگر فقهای امامیه این روایت را قابل قبول ندانسته اند. برخی از فقهای شیعه معتقدند کودک و مجنون چنانکه مرتد شوند، باید تأدیب شوند. (امینی، آیتی، ۴۶۰: ۱۳۷۵)

زیدیه ارتداد و اسلام آوردن کودک را قابل قبول ندانسته‌اند و به قولی ارتداد وی را صحیح تلقی نموده‌اند ولی اجرای حد را بر وی منوط به آن دانسته‌اند که به سن بلوغ برسد. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۵۵: ۱۴۱۱ هـ ق).

شافعیه و مالکیه از مذاهب فقهی اهل تسنن، برای تحقق ارتداد بلوغ را شرط دانسته‌اند و لذا به ارتداد کودک حکم ننموده‌اند. اما حنفیه بلوغ را برای تحقق ارتداد شرط ندانسته‌اند و برخی از حنابله ارتداد کودک ممیز را صحیح دانسته‌اند. برخی از آنان سن لازم برای تحقق ارتداد را ده سال و برخی از ایشان هفت سال ذکر کرده‌اند. اما طبق نظر دیگری که از احمدبن حنبل

نقل شده، ارتداد کودک صحیح نیست تا آن که بالغ شود. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۵۵: ۱۴۱۱ هـ ق)

۴.۲. کمال عقل

ارتداد مجنون مطبق^۲ (که جنون مستمر دارد) و مجنون ادواری (که جنون موقت دارد) پذیرفته نیست. امامیه و مذاهب فقهی چهارگانه اهل سنت این شرط را قبول دارند. زیرا فرد مجنون مکلف نیست ولی در خسارات مالی که به دیگران وارد می‌کند، ملزم به جبران آن است.

از نظر امامیه ارتداد فرد سکران (مست) همانند ارتداد مجنون پذیرفته نیست. حنفیه و حنابله و مالکیه همچون امامیه ارتداد سکران را نپذیرفته‌اند. حنابله در یکی از اقوالشان و همچنین شافعیه حکم به ارتداد سکران نموده‌اند و گفته‌اند که پس از زوال مستی از فرد مرتد می‌خواهند که توبه کند و چنانچه توبه نکند، کشته می‌شود. (الفروزی، ۶۵۵: ۱۴۱۹).

۴.۳. اختیار

چنانکه فردی از روی اجبار و اکراه، از اصول دین یا ضروریات آن تبری جوید، بدلیل آیه "الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان" (نحل / ۱۰۶) به ارتدادش حکم نمی‌شود. همه مذاهب فقهی پنجگانه امامیه و اهل سنت این شرط را قبول دارند.

۴.۴. علم به مضمون لفظ

یعنی فرد به محتوا و مضمون، سخن کفرآمیزی که بر زبان می‌آورد، علم داشته باشد. پس اگر شخص به مدلول آنچه که می‌گوید، جهل داشته باشد، به ارتدادش حکم نمی‌شود. این شرط را صاحب کشف اللثام بیان نموده و گفته: "هرگاه کسی جاهل باشد، و در اثر آن یکی از مسائل ضروری اسلام، چه مسأله وجودی و ایجابی، چه سلبی را منکر شود، این انکار موجب ارتداد نخواهد شد." مرحوم صاحب جواهر به این شرط ایراد گرفته و آن را نادرست دانسته است. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۵۵: ۱۴۱۱).

آقای دکتر فیض نیز به این شرط ایراد گرفته و گفته است: "در صورت جهل، انسان در اثبات و نفی مسأله مجهول نمی‌تواند اظهار نظر کند. پس چگونه در حالت جهل می‌تواند آن را انکار نماید. حقیقت انکار، عقیده پیدا کردن به طرف مقابل قضیه است که با جهل سازگار نیست ولی اگر نسبت به یکی از مسائل اصولی یا فرعی جهل داشته باشد، مثل آن که انکار در اثر شبهه ای باشد که برای شبهه کننده پیدا شده، مثلاً در اثر شبهه ای قائل به عدم وجوب نماز قصر در سفر باشد برخی از فقهاء این قبیل انکار را باعث ارتداد نمی‌دانند." (فیض، ب، ۴۱۷: ۱۳۷۳).

در فرض دوم، می‌توان علم مرتد به مدلول لفظ را از شرایط تحقق ارتداد دانست. مذاهب فقهی اهل سنت این مورد را شرط لازم برای تحقق ارتداد ندانسته‌اند.

۵. ۴. قصد داشتن به مدلول لفظی و انکار آن بطور جدی

قصد داشتن به مدلول لفظی که به کار می رود و انکار آن بطور جدی، اگر از روی غفلت یا سهو یا از شدت پریشانی بی اختیار یا بدون شعور کلمه ای بگوید، احکام مرتد بر وی بار نمی شود، همچنین فردی که در حال خواب سخن بگوید یا در حال بیهوشی بر زبان آورده، توجهی نمی شود. همچنین اگر در حال خشم و غضب سخن کفرآمیزی بر زبان جاری شود، حکم به ارتداد نمی شود. (الجبعی العاملی، ۱۴۱۰) مذاهب فقهی اهل سنت این شرط را بیان ننموده اند. ولی حنابله در قسمت شرط کمال عقل به عدم صحت ارتداد فرد بیهوش و نیز فرد خواب و فردی که بیمار است حکم نموده اند، (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۵۵: ۱۴۱۱). یعنی این گونه افراد در واقع در آن حالی که در آن قرار دارند فاقد کمال عقل هستند.

۵. راههای اثبات ارتداد

در صورتی احکام ارتداد جاری می شود که به شکلی، ارتداد فردی اثبات شود. بر همین اساس در فقه اسلامی اشاره شده که به صور زیر می توان ارتداد فردی را اثبات نمود:

۱. ۵. اقرار

اقرار یعنی کسی که مرتد شده، دو بار به ارتداد و کفر خویش اقرار و اعتراف کند. (الموسوی الخمینی، ۳۶۶: ۱۳۶۳) این راه اثبات ارتداد، توسط امامیه بیان گردیده و پذیرفته شده، حضرت امام (ره) نیز در این باره فرموده اند: «ارتداد با شهادت دو مرد عادل و به وسیله اقرار ثابت می شود و احوط آن است که اقرار دو بار صورت گیرد...» (الموسوی الخمینی، ۴۹۶: ۱۳۶۳).

یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که مذاهب فقهی اهل سنت به این راه اثبات ارتداد، اشاره ننموده اند.

۲. ۵. شهادت دو مرد عادل

شهادت دو مرد عادل که بصراحت از فردی شنیده باشند که گفته من منکر خدای یگانه هستم یا منکر نبوت حضرت محمد (ص) می باشم. و اگر به لفظ دیگری بگوید که به انکار صراحت نداشته باشد و شاهدها از آن، انکار را استنباط کنند، حکم به ارتداد داده نمی شود. (الموسوی الخمینی، ۴۹۶: ۱۳۶۳) نکته دیگر آنکه شهادت زنان به تنهایی و بدون همراهی مردان، ارتداد را ثابت نمی کند.

مذاهب فقهی پنجگانه امامیه و اهل سنت ارتداد را از طریق دو شاهد مرد عادل قابل اثبات می دانند. اما مذاهب فقهی چهارگانه اهل سنت معتقدند که اتفاق شاهدها در آنچه که به آن گواهی می دهند، ضروری است، مثلاً هر گاه هر دو شاهد بگویند فلاتی کافر شده و قاضی بپرسد که دلیل کفر وی چیست، هر دو شاهد بگویند وی فلان سخن را بر زبان آورده یا فلان کار را

انجام داده است. (الغروی، ۶۴۰: ۱۴۱۹). به نظر اهل سنت اگر از طریق بینه و شاهد اثبات شود که شخصی کاری که موجب ارتداد است را انجام داده ولی خود آن شخص ادعای اکراه یا عدم قصد را کند، ادعایش پذیرفته می شود.

۳.۵. بوسیله هر سخن یا عملی که بروشنی دال بر انکار یا مسخره کردن یا سبک شمردن دین باشد

مثل سجده کردن بر بتها، انداختن قرآن در جای پلیدی و زباله، یا انکار یکی از ضروریات دین، مثل انکار وجوب نماز یا حرمت یکی از محرمات بشرط آن که این انکار موجب تکذیب قرآن و پیامبر شود، (فیض، ب، ۴۱۶: ۱۳۷۳) موجب اثبات ارتداد می گردد. اهل تسنن نیز همانند امامیه معتقدند که می توان از این راه جهت اثبات ارتداد استفاده نمود.

۶. کیفر ارتداد

مذاهب فقهی اسلامی اعم از امامیه و اهل سنت مجازاتهایی را برای فرد مرتد بیان نموده‌اند. اما همانگونه که گذشت با توجه به این که امامیه، به دو نوع ارتداد ملی و فطری معتقد هستند بدیهی است که از نظر ایشان این دو نوع مرتد مجازاتهای متفاوتی دارند. بر همین اساس ابتدا نظر امامیه در خصوص مجازاتهای مرتد فطری و ملی اعم از مرد و زن بیان می شود و آنگاه به تفکیک به نظریات مذاهب فقهی اهل تسنن اشاره می گردد.

۱.۶. کیفرهای مرتد فطری از نظر امامیه

امامیه مجازات های مرد و زن مرتد فطری را متفاوت می دانند، زیرا به نظر ایشان اگر مرتد فطری مرد باشد، مجازاتهایی از قبیل نداشتن ولایت در به ازدواج درآوردن دختر، گسسته شدن پیوند ازدواج، کیفرهای مالی و کیفر اعدام را خواهد داشت؛ بدین صورت که از نظر امامیه مرد مرتد نمی تواند دخترش را به ازدواج کسی در آورد، چون بر دخترش ولایتی ندارد. (امینی و آیتی، ۴۶۰: ۱۳۷۵).

از جمله کیفرهای مرد مرتد فطری آن است که همسرش از وی جدا می شود و بدون نیاز به صیغه طلاق، پیوند ازدواج وی با همسرش از هم گسسته می شود. و همسر وی عده وفات نگه می دارد و پس از سپری شدن عده، اگر خواست ازدواج می کند. از کیفرهای دیگر مرد مرتد فطری، آن است که بعد از آن که دیون اموالش پرداخت شد، اموال وی بین ورثه شرعیش تقسیم می شود. هر چند که زنده باشد، (چون مرده تلقی می شود). مرد مرتد فطری از مسلمان ارث نمی برد و چنانچه وارثی نداشته باشد، امام وارث وی خواهد بود. (طوسی، ۲۸۳: بی تا) از کیفرهای دیگر مرد مرتد فطری اعدام وی و عدم پذیرش توبه اش می باشد. با این وجود بعضی از فقهای امامیه از قبیل ابن جنید و اسکافی و صاحب مسالک و صاحب جواهر و صاحب عروه به پذیرش توبه مرتد فطری معتقد هستند. (یزدی، ۲۸۱: ۱۳۷۴) مرحوم صاحب مسالک

در این باره گفته: «عموم ادله معتبره فقهی دلالت بر قبول توبه مرتد دارد و تخصیص زدن عموم و مقید ساختن مطلقات این ادله خالی از اشکال نیست.» (الموسوی الخمینی، ۶۰۸: ۱۳۶۳)

به نظر حضرت امام (ره) در برخی از موارد توبه مرتد فطری ظاهراً نیز پذیرفته می شود، همانگونه که امکان قبول عبادات، طهارت و پاکی بدن وی و تملک اموال جدید، که از راههای شرعی مثل تجارت و حیازت وارث به دست آورده، وجود دارد و نیز جایز است که با زنان مسلمان یا زن سابق خود ازدواج کند. (الموسوی الخمینی، ۳۶۷: ۱۳۶۳)

در فرضی که برای مرتد فطری حکم اعدام در نظر گرفته می شود، چنانچه مرد مرتد فطری پس از ارتدادش مجنون شود، جنون وی باعث سقوط حکم اعدامش نخواهد شد. (امینی و آیتی، ۴۶۱: ۱۳۷۵)

۲. ۶. کیفرهای زن مرتد فطری از نظر امامیه

در فقه امامیه برای زنی که مرتد فطری است کیفرهایی از قبیل گسسته شدن پیوند زناشویی، زندان و ضرب و سخت گیری در نظر گرفته شده است بدین ترتیب زنی که مرتد فطری است، اموالش در ملکیت خودش باقی می ماند و به ورثه اش منتقل نمی شود مگر با مرگش و در صورتی که دخول صورت نگرفته باشد، بدون طلاق از همسرش جدا می شود و از زمان ارتدادش عده نگه می دارد. چنانچه زن در اثناء عده توبه کند، بدون نیاز به عقد مجدد، با شوهرش زندگی می کند. زن هر چند که مرتد فطری باشد، اعدام نمی گردد بلکه زندان ابد می شود و در اوقات نماز او را می زنند و او را به سخت ترین کارها می گمارند و زبرترین جامه ها را بر او می پوشانند و به او بدترین خوراکیها را می خوراندند تا توبه کند یا بمیرد. و اگر مرتد شدن زنی تکرار شود، در چهارمین بار، اعدام خواهد شد و توبه وی باید با اقرار به آنچه که انکار کرده همراه باشد و نماز خواندن کفایت نمی کند.

۳. ۶. کیفرهای مرتد ملی از نظر امامیه

در فقه امامیه برای مرتد ملی کیفرهایی از قبیل گسسته شدن پیوند زناشویی، و کیفرهای زندان و احیاناً اعدام در نظر گرفته شده است. بر این اساس چنانچه ارتداد مرد یا زن مرتد ملی پیش از دخول تحقق یافته باشد، عقد ازدواج آنها فسخ می گردد، اگر ارتداد ایشان پس از دخول صورت گرفته باشد، فسخ ازدواج ایشان متوقف بر انقضای مدت عده خواهد بود، یعنی اگر مرتد، در هنگام عده توبه کند، ازدواج وی با همسرش به حال خود باقی می ماند و چنانچه ایام عده سپری شود و توبه ای صورت نگیرد، زن و مرد از یکدیگر جدا خواهند شد. در فرضی که ارتداد، پیش از دخول تحقق یافته، چنانچه مرد مرتد شده باشد، باید نصف مهریه زن را به زن بپردازد، و چنانچه زن، مرتد شده باشد، مهریه ای نخواهد داشت. و اگر ارتداد، پس از دخول صورت گرفته باشد، مرد باید همسه مهریه زن را به زن بپردازد و چیزی از مهریه زن ساقط

نمی‌شود. (الجبعی العاملی، ج: ۲، ۳۴۳: ۱۴۱۰) یادآور می‌شود که اموال مرد و زن مرتد ملی به وارثان منتقل نمی‌شود.

از زن و مرد مرتد ملی خواسته می‌شود که توبه کنند، چنانچه مرد توبه نکند، به اعدام محکوم می‌شود. و اگر زنی که مرتد ملی است، توبه نکند، در زندان می‌ماند. مدت زمان توبه خواهی از مرتد سه روز، و به قولی مدت توبه خواهی از مرتد به مدتی است که امید می‌رود مرتد در آن مدت توبه کند. (الجبعی العاملی، ج: ۲، ۳۴۵: ۱۴۱۰) چنانچه توبه خواهی از مرد مرتد ملی تکرار شود (یعنی پس از توبه و برگشت به اسلام دوباره کافر شود و از وی خواسته شود که توبه کند)، دربار چهارم و به قولی دربار پنجم کشته می‌شود. چنانچه مرتد ملی پس از ارتدادش مجنون شود، به خاطر ارتدادش اعدام نمی‌شود، چون اعدام وی مشروط به آن است که وی از توبه امتناع کند و می‌دانیم که در حال جنون امتناع از توبه معنی ندارد. (امینی و آیتی، ۴۶۰: ۱۳۷۵)

۴.۶. کیفرهای مرتد از نظر اهل سنت

اهل سنت درباره زن و مرد مرتد و نیز درباره مرتد ملی و فطری، حکیم یکسانی بیان می‌کنند و بین آنها تفاوتی قائل نیستند، چون از نظر ایشان هر نوع مرتدی محکوم به قتل است. تنها حنفیه همانگونه که خواهد آمد، به کشتن زن مرتد حکم نمی‌دهد.

۴.۱.۶. کیفرهای مرتد از نظر حنفیه: همان گونه که گذشت، حنفیه درباره زن و مرد مرتد احکام و کیفرهای متفاوتی بیان نموده‌اند، به همین خاطر به کیفرهای زن و مرد بطور مجزا اشاره می‌شود.

۴.۱.۱.۶. کیفرهای مرد مرتد از نظر حنفیه: از نظر حنفیه مردی که مرتد شده کیفرهایی همچون گسستن پیوند زناشویی، ممنوعیت ازدواج، کیفرهای مالی و زندان و اعدام را در پی خواهد داشت. بدین صورت که به نظر ایشان اگر مرد مسلمانی مرتد شود، زن وی (چه کتابی باشد و چه مسلمان) از وی جدا خواهد شد، خواه ارتداد پیش از دخول تحقق یافته باشد و خواه پس از دخول. و چنانچه شوهر پیش از دخول مرتد شده باشد، زن وی حق گرفتن نصف مهریه‌اش را خواهد داشت. و اگر ارتداد شوهر پس از دخول روی نموده باشد، زنش حق دارد که نفقه ایلمی که در عده است را از وی بگیرد. و چنانچه زن و مرد هر دو مرتد شوند بر ازدواجشان باقی خواهند ماند. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۶۸-۲۶۷: ۱۴۱۱).

در خصوص کیفر ممنوعیت ازدواج، حنفیه گفته‌اند: مردی که مرتد شده مجاز نیست که با زنی که مرتد و یا مسلمان است ازدواج کند. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۶۸-۲۶۷: ۱۴۱۱).

به نظر حنفیه از جمله کیفرهای مرد مرتد، کیفرهای مالی است، بدین صورت که گفته‌اند: اگر مرتد مسلمان شود، اموالش از آن خودش خواهد بود. ولی اختلاف نموده‌اند در این که از چه هنگامی ملکیت مرتد نسبت به اموالش زایل می‌شود. برخی از ایشان زوال ملکیت مرتد را متوقف بر وضع خودش دانسته‌اند و گفته‌اند که در صورت ارتداد، ملکیت وی زایل می‌شود و برخی دیگر معتقدند که ملکیت مرتد به محض تحقق ارتدادش زایل نمی‌شود بلکه زوال ملکیتش متوقف بر اعدام وی یا ملحق شدنش به دارالحرب^۵ است، در این صورت اگر مرتد بمیرد، یا روشن شود که به دارالحرب گریخته، یا به خاطر ارتدادش کشته شود، اموالی که در زمان مسلمان بودنش به دست آورده فیء^۶ خواهد بود البته در هر صورت باید دیون وی پرداخت شود. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۶۴-۲۶۳: ۱۴۱۱).

به نظر حنفیه از جمله کیفرهای مرد مرتد، زندان و اعدام است، به این صورت که گفته‌اند: مستحب است که قاضی، اسلام را بر مرتد عرضه کند و شبهه‌ای که موجب ارتداد وی شده را بزاید، چنانچه ارتدادش به خاطر شبهه‌ای باشد که برایش پیش آمده، اعدام نمی‌شود. و به قولی چنانچه مرتد در خواست مهلت کند، قاضی سه روز به وی مهلت می‌دهد و در این سه روز وی را زندانی می‌کند و اسلام را بر او عرضه می‌کند. چنانچه مسلمان نشد، به قتل وی حکم می‌کند. اما اگر مرتد مهلتی را در خواست نکند، بی درنگ کشته می‌شود، (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۷۵: ۱۴۱۱). یعنی قاضی به وی مهلتی نمی‌دهد. اسلام آوردن مرتد بدین ترتیب است که شخص مرتد شهادتین را بر زبان جاری می‌کند و از همه ادیان بجز دین اسلام و از ارتدادش بیزاری می‌جوید. اقرار زبانی شهادتین تنها (بدون تبری جستن از دیگر ادیان و ارتداد) کفایت نمی‌کند و توبه به حساب نمی‌آید. و چنانچه مرتد، ارتداد خویش را انکار کند و به توحید و نبوت و دین اسلام اقرار و اعتراف کند، توبه تلقی می‌شود. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۷۵: ۱۴۱۱).

چنانچه مرتد پس از مسلمان شدن کافر شود و در هر بار از قاضی در خواست مهلت کند، قاضی سه روز به وی مهلت می‌دهد. چنانچه پس از این مهلت و توبه، دوباره کافر شود، در بار چهارم دیگر به وی مهلتی نمی‌دهد و از او می‌خواهد که توبه کند. چنانچه توبه نکرد، کشته می‌شود. و در صورتی که توبه کرد، وی را بشدت می‌زنند و به زندان می‌اندازند تا این که با اخلاص توبه کند. اگر پس از رهایی از زندان دوباره مرتد شود، این کار (زندان و زدن بشدت) را تا زمانی که مسلمان نشده تکرار خواهند نمود. و کشته نمی‌شود مگر آن که از پذیرش اسلام سرباز زند. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۶۸-۲۶۷: ۱۴۱۱).

۲.۱.۴. کیفرهای زن مرتد از نظر حنفیه: حنفیه برای زن مرتد کیفرهایی همچون کیفرهای مالی و زندان و زدن را بیان نموده‌اند به این صورت که به نظر ایشان اگر زنی مرتد شود، حق گرفتن مهریه و نفقه را نخواهد داشت. اما ملکیت وی نسبت به اموال

خودش زایل نمی شود، چون در دیدگاه ایشان زنی که مرتد شده کشته و اعدام نمی شود، به همین دلیل ارث هم می برد. (مجموعه من کباراساتذة الفقه الاسلامی، ۲۶۴: ۱۴۱۱).

زنی که مرتد شده به زندان افکنده می شود و در هر روز زده می شود تا آن که مسلمان شود. و کشته نمی شود چون از نظر ایشان پیامبر (ص) از کشتن زنان نهی نموده اند. با این وجود حنفیه معتقد هستند که اگر زنی که مرتد شده توسط مردی کشته شود، مردی که آن زن را کشته، ضامن نیست. (الغروی، ۶۴۱: ۱۴۱۹).

۴.۲. ۶. کیفرهای مرتد از نظر مالکیه: مالکیه کیفرهایی از قبیل یمنعیت غسل و کفن و جلوگیری از تدفین در گورستان مسلمین و کفار، انحلال پیوند ازدواج و کیفرهای مالی و تعزیر و اعدام را برای فرد مرتد اعم از زن و مرد، بیان نموده اند. به اعتقاد اینان مرتد غسل و کفن نمی شود و در گورستان مسلمانان و کفار مدفون نمی شود. (مجموعه من کباراساتذة الفقه الاسلامی، ۲۶۴: ۱۴۱۱).

از جمله کیفرهای دیگر ارتداد در دیدگاه مالکیه کیفرهای مالی است، یعنی برخی از تصرفات مالی فرد مرتد پذیرفته نمی شود، مثل آن که به نظر ایشان ارتداد موجب بطلان وصیت مرتد است هر چند که پس از ارتدادش مسلمان شود. اما برخی از مالکیه گفته اند: بطلان وصیت مرتد مشروط به آن است که در حال ارتداد بمیرد. اما اگر مسلمان شود و بعد بمیرد، وصیت وی باطل نمی شود. همچنین مالکیه معتقد هستند که در سه صورت مال مرتد، بعد از مرگش از آن وارثش است: (مجموعه من کباراساتذة الفقه الاسلامی، ۲۷۵: ۱۴۱۱).

۱- در صورتی که پس از ارتداد نزد قاضی بیاید و توبه کند.

۲- در صورتی که پس از ارتداد، خودش (بی آن که پیش قاضی رود) توبه کند.

۳- در فرضی که ارتداد وی ثابت نشود مگر پس از مرگش.

به نظر ایشان اگر مرتد توبه کند (مسلمان شود)، اموالش از آن خودش خواهد بود.

از جمله کیفرهای مرتد، تعزیر است در این باره مالکیه گفته اند: اگر مرتد پس از آن که توبه نمود، دوباره مرتد شود، در بار نخست تعزیر نمی شود، ولی جایز است که در ارتداد بار دوم و سوم و چهارم تعزیر شود مشروط به آن که در هر بار به اسلام باز گشته و پس از آن توبه نموده باشد. (مجموعه من کباراساتذة الفقه الاسلامی، ۲۶۸: ۱۴۱۱).

مالکیه برای فرد مرتد حتی کشتن و اعدام را نیز قائل می شود بدین ترتیب که به مدت سه شبانه روز از مرتد می خواهند که توبه کند، توبه خواهی زمانی که ارتدادش به اثبات رسیده، آغاز می شود نه از هنگام ارتدادش، ولی وی را تشنگی و گرسنگی نمی دهند بلکه از دارایی خودش به وی آب و غذا می دهند و با زدن و مشابه آن وی را مجازات نمی کنند. چنانچه مرتد در ظرف این مدت توبه نکند، با شمشیر کشته خواهد شد. (مجموعه من کباراساتذة الفقه الاسلامی، ۲۶۸: ۱۴۱۱).

۳. ۴. ۶. کیفرهای زن مرتد از نظر مالکیه: از نظر مالکیه کیفرهایی همچون کیفرهای مالی و اعدام در انتظار زن مرتد است. به اعتقاد ایتان به زن مرتد نباید نفقه پرداخت شود و همانند مرد مرتد، سه شبانه روز به وی مهلت داده می شود، چنانچه ظرف این مدت توبه نکرد، کشته می شود. اما اگر زن مرتد، طفل شیر خوار داشته باشد، اعدام وی تا سپهری شدن مدت شیرخواری فرزندش به تأخیر می افتد. (الفروی، ۶۴۲: ۱۴۱۹).

۴. ۴. ۶. کیفرهای مرتد از نظر شافعیه: شافعیه کیفرهایی از قبیل ممنوعیت ازدواج، انحلال پیوند زناشویی و ولایت نداشتن در امر ازدواج و کیفرهای مالی و اعدام را برای شخص مرتد در نظر گرفته اند به اعتقاد شافعیه ها مرد مرتد مجاز به ازدواج با زن مسلمان نیست، چون وی مشرک تلقی می شود. همانگونه که مرد مرتد به ازدواج با زن بت پرست، مجاز نیست. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۶۸: ۱۴۱۱).

در مورد کیفر انحلال پیوند زناشویی باید گفت که به نظر شافعیه اگر زن و شوهر یا یکی از آن دو مرتد شوند، چنانچه ارتداد ایشان پیش از دخول باشد، از یکدیگر جدا خواهند شد. و اگر ارتداد ایشان پس از دخول تحقق یافته باشد، جدایی آنها از یکدیگر متوقف بر سپهری شدن عده است، چنانچه پیش از سپهری شدن عده، هر دو به اسلام برگردند، بر ازدواجشان باقی خواهند ماند. و اگر یکی از آن دو مسلمان شود و دیگری مسلمان نشود، از یکدیگر جدا خواهند شد. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۶۸: ۱۴۱۱).

از جمله کیفرهای مرتد از دیدگاه شافعیه، کیفرهای مالی است به این صورت که گفته اند: مرتد از ارث محروم می شود هر چند که پس از فوت مورث خویش مسلمان شود. لذا دارایی وی بعنوان فیء به بیت المال می رسد، چه در زمان مسلمان بودنش آن دارایی را به دست آورده باشد و چه در زمان ارتدادش، ولی هنگامی که مرتد بمیرد، بیت المال استحقاق این دارایی را پیدا خواهد کرد، زیرا در زمان حیات مرتد، اموالش توقیف می شود تا چنانچه مسلمان شد، به وی مسترد گردد، و چنانچه در زمان ارتداد مرد، بیت المال در آن تصرف کند. (شیخ الاسلام، ۲۱۹: ۱۳۶۷).

شدیدترین کیفر مرتد از نظر شافعیه کیفر اعدام است، البته اگر مرتد توبه کند، توبه اش پذیرفته می شود. برخی از شافعیه توبه خواهی از مرتد را واجب و برخی مستحب دانسته اند. برخی از ایشان معتقدند به مدت سه روز از مرتد خواسته می شود که توبه کند و برخی از ایشان گفته اند که به مرتد مهلتی داده نمی شود، بلکه از وی خواسته می شود که بی درنگ توبه کند، چنانچه از توبه سرباز زند، کشته می شود. اگر فردی مرتد شود، و سپس مسلمان شود و این ارتداد و مسلمان شدن پس از آن را مکرراً انجام دهد، اسلام وی پذیرفته می شود. و به قول دیگری که از ایشان نقل شده، اسلام وی مقبول و پذیرفته نیست. ولی شیرازی و فیروز آبادی از شافعیه، این نظر را به دلیل آیه "قل للذین کفروا ان ینتهوا ینغفر لهم ما قد سلف"

(انفال/۳۸) مردود دانسته اند. از این گذشته گفته اند چون مرتد پس از ارتدادش اقرار به شهادتین می کند، به مسلمان بودنش حکم می شود. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۵۸: ۱۴۱۱).

به نظر شافعیه چنانچه زن مرتد شود و توبه نکند، قتلش واجب خواهد بود. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۸۵: ۱۴۱۱).

۴.۴.۶. کیفرهای مرتد از نظر حنابله: حنبلیها برای فرد مرتد کیفرهای مالی و نیز کیفر اعدام را در نظر گرفته اند. بر اساس اعتقاد آنان، دارایی مرتد از هنگام ارتدادش فیء تلقی می شود و طبق نظری دیگر دارایی مرتد را از هنگام مرگش فیء به حساب می آورند. البته در هر صورت معتقدند که ابتدا دیون مرتد پرداخت می شود و پس از آن دارایی اش فیء تلقی می گردد. بر همین اساس به نظر حنابله باید اموال فرد مرتد را نزد شخص موثقی از مسلمانان یا در بیت المال یا نزد حاکم شرع قرار داد، لذا معتقدند که به محض ارتداد مرتد، به زوال ملکیتش حکم نمی شود، بلکه اگر مرتد بمیرد یا اعدام شود، به زوال ملکیتش حکم می شود. و اگر به اسلام بازگردد، ملکیت وی نسبت به دارایی اش باقی خواهد ماند. طبق این نظریه مرتد از تصرف در اموال خویش ممنوع می گردد. اما اگر مسلمان شد، اموالش با ملکیت جدید به وی برگردانده می شود. طبق نظری دیگر، همه تصرفات مالی مرتد به اسلام آوردنش بستگی پیدا می کند، یعنی اگر مسلمان شود، تصرفاتش درست است و گرنه تصرفاتش فاسد و نادرست خواهد بود.

طبق قولی دیگر که از حنابله نقل شده: مرتد از لحاظ ملکیت و تصرفات مالی همانند مسلمان محسوب می شود، از مسلمان ارث می برد و مسلمانان یا افراد هم کیش وی (کیش و آیینی که پس از ترک اسلام به آن گرویده) از وی ارث می برند و تصرفات تبرعی وی منوط به مسلمان شدنش بستگی پیدا می کند، چنانچه مسلمان شود، این گونه تصرفاتش درست است و اگر با حال ارتداد بمیرد، تصرفات تبرعی منجز^۷ و معلق وی باز گردانده می شود، هر چند که آن تصرفات، کمتر از ثلث مالش باشد. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۶۶-۲۶۵: ۱۴۱۱).

حنابله کیفر اعدام را نیز برای فرد مرتد، چه زن و چه مرد، قائل شده اند هر که مرتد شود، مرد باشد یا زن، و بالغ عاقل باشد، سه روز به او مهلت داده می شود. چنانچه ظرف این سه روز از ارتداد خود باز گردد و توبه کند، توبه اش پذیرفته می شود. و چنانچه توبه نکند، اعدام می شود. از امام احمدبن حنبل روایت دیگری نیز نقل شده که به موجب آن توبه خواهی از مرتد واجب نیست بلکه مستحب می باشد. و باید توبه مرتد با میل و رغبت باشد. ولی اگر مسلمانی مرتد شود و بر بازگشت به اسلام مجبور گردد و با اجبار مسلمان شود. ظاهراً به مسلمان بودن وی حکم می شود، زیرا اگر او اجبار و اجبار وی به حق است. احمد بن حنبل در روایت دیگری گفته:

توبه کسی که ارتدادش مکرر شود، به دلیل آیه "ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم ازدادوا کفراً لم یکن الله لیغفر لهم" (نساء/۱۳۷) پذیرفته نمی شود. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی، ۲۵۹-۲۵۸: ۱۴۱۱).

همانگونه که اشاره شد از نظر حنابله زن و مرد مرتد یک حکم دارند و در صورت اصرار بر ارتداد، قتل هر دو واجب است.

۷. ملحقیات حکمی^۸ ارتداد (توابع ارتداد)

گذشته از مواردی که موجب ارتداد می شوند و کیفرهای خاص دارند، مواردی هم هست که حکم ارتداد را پیدا می کنند و چه بسا که کیفرهایی شدیدتر از کیفرهای ارتداد را در پی داشته باشند؛ آن موارد عبارتند از: ساحر، زندیق، دشنام دهنده به پیامبر اسلام و دیگر پیامبران، پوشیدن زنار و لباسهای خاص کفار، و فرد معتقد به تناسخ. در خصوص کیفرهای این موارد، مذاهب فقهی اسلامی نگرشهای متفاوتی دارند که در زیر بدانها اشاره می شود:

۱. ۷. ساحر

مگر آن که خودش قبلاً توبه کند و مبالغی که از طریق سحر به دست آورده است را به مردم برگرداند.

در توضیح سحر باید گفت که در کتاب مفردات راغب (راغب، ۳۲۵: ۱۳۶۲) این کلمه به چندین معنی به کار رفته، از جمله:

الف- حيله ها و تخیلات بی حقیقت که شعبده باز، با تردستی چشم شخص را از کاری که می کند منحرف می سازد.

ب- جلب شیطانها از راههای خاص و یاری گرفتن از آنها.

ج- تغییر ماهیت و شکل اشخاص و موجودات، مثل تبدیل انسان به حیوان. این نوع سحر که برخی از مردم به آن معتقد هستند خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد.

بر این اساس، سحر به معنی انجام نوعی اعمال خارق العاده است که آثاری در وجود انسانها پدید می آورد و گاهی یک نوع شعبده و تردستی است. (مکارم شیرازی و دیگران) همه مذاهب فقهی اسلامی سحر را حرام دانسته اند و کیفرهای سختی برای ساحر بیان نموده اند، چنانکه امامیه معتقدند که انجام سحر و یاد دادن و یاد گرفتن آن حرام است و درآمدی که از طریق سحر عاید انسان می شود، حلال نمی باشد. چنانچه ساحر مسلمان باشد، اعدام و در صورت کافر بودن، تأدیب و تعزیر می شود. و چنانچه مسلمانی سحر را حلال بداند، کشته می شود. اما یاد گرفتن سحر به قصد ابطال ادعای مدعی نبوت، نه تنها اشکال ندارد، بلکه چه بسا واجب می شود. (الموسوی الخمینی، ۴۳۴: ۱۳۶۳).

در دیدگاه زیدیه ساحر، همانند مرتد است ولی کشتن وی به توبه خواهی از وی منوط می‌شود، چنانچه توبه کند، کشته نمی‌شود و در صورتی که از توبه خودداری کند، کشته می‌شود.

مالکیه، ساحر را بخاطر یادگرفتن و یاد دادن و انجام دادن سحر، مرتد و کافر می‌دانند. دلیل کافر بودن ساحر آن است که غیر خدا را بزرگ می‌شمارد. چنانچه ساحر، سحر را آشکارا انجام دهد و توبه نکند، کشته می‌شود. برخی از مالکیه قتل ساحر را منوط به خودداریش از توبه دانسته‌اند. خواه سحر را آشکارا و خواه در نهان انجام دهد. (الغروی، ۶۸۰: ۱۴۱۹).

حنفیه و حنابله معتقدند که ساحر با یاد گرفتن و انجام دادن سحر کافر می‌شود، چه به حرمت سحر معتقد باشد و چه نباشد. و بر حاکم واجب است که وی را بکشد. (الغروی، ۶۸۲: ۱۴۱۹) حنابله کاهن را همانند ساحر می‌دانند و حکم به قتلش می‌کنند. (الغروی، ۶۸۰: ۱۴۱۹).

در این باره شافعیها معتقدند که ساحر کشته نمی‌شود و کافر به حساب نمی‌آید، مگر آن که به حلال بودن سحر معتقد باشد. آن دسته از مذاهب فقهی اهل سنت که به کفر ساحر معتقدند، یکی از دلایلشان آیه «ما کفر سلیمان ولكن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر بیابل هاروت و ماروت» (البقره/۱۰۲) می‌باشد.

۲.۷. زندیق در فرهنگ اسلامی

زندیق به معانی چندی به کار رفته، از جمله معانی آن که در اینجا مورد نظر می‌باشد آن است که: زندیق فردی است که اسلام را ظاهر کند و کفر را پنهان سازد، یعنی روشی منافقانه داشته باشد، در ظاهر مسلمان باشد و در باطن کافر. به همین دلیل است که برخی از مذاهب فقهی آن را معادل منافق دانسته‌اند.

امامیه در خصوص زندیق دو نظر دارند، برخی از ایشان قائل به پذیرش توبه وی هستند و او را مسلمان می‌دانند، و برخی از ایشان توبه وی را نمی‌پذیرند. مرحوم صاحب جواهر و بسیاری از فقهای دیگر امامیه به پذیرش توبه زندیق معتقد هستند. (طوسی، ج: ۷، ۲۸۲: بی تا و النجفی، ۶۰۹: ۱۳۶۳).

مالکیه و حنابله معتقدند که: زندیق کشته می‌شود بی آن که از وی درخواست توبه شود. و به نظر ایشان، زندیق همان منافقان زمان رسول خدا هستند. به عقیده ایشان، زندیق باید کشته شود، هر چند که توبه کند. و چنانچه توبه کند، کشته شدن وی به خاطر حد است نه به دلیل کفرش. به همین دلیل مسلمان تلقی می‌شود و در گورستان مسلمانها مدفون می‌گردد. (الغروی، ۶۴۵: ۱۴۱۹).

به نظر حنفیه و شافعیه، چنانچه زندیق توبه کند و اظهار اسلام نماید، توبه اش پذیرفته می شود. و از او خواسته می شود که توبه کند و در صورت توبه کشته نمی شود. (الغروی، ۱۴۱۹: ۶۴۵).

۳.۷. دشنام دهنده به پیامبر اسلام و دیگر پیامبران

دشنام دهنده به پیامبر اسلام و دیگر پیامبران یا عیب گیرنده به پیامبران و نسبت زنا دهنده به ایشان، یا سبک شمرنده حق پیامبران هر چند که توبه کند.

از آنجا که سبک کردن پیامبر اسلام و دیگر پیامبران موجب انکار نبوت، که یکی از اصول مهم دین اسلام است، می گردد. مذاهب فقهی اسلامی برای افرادی که پیامبر اسلام و دیگر پیامبران را سبک شمرند، کیفرهای سنگینی به شرح زیر در نظر گرفته اند:

امامیه معتقدند که دشنام دهنده به پیامبر اسلام، هر چند که زن باشد، به قتلش حکم می شود. البته این کیفر به خاطر دشنام دادن در نظر گرفته می شود نه به دلیل ارتداد. دلیل و جوب قتل زن دشنام دهنده به پیامبر اسلام آن است، همانگونه که پیامبر (ص) به قتل دو کنیز آوازه خوان ابوجهل که در آوازشان به ایشان دشنام می دادند، حکم نمودند. (طوسی، ۲۸۲: بی تا).

امام خمینی (ره) در این باره فرموده اند: هر که به پیامبر اسلام (ص) دشنام دهد بر هر کس که دشنام وی را می شنود، واجب است که چنانچه بر جان و آبروی خود یا جان و آبروی مؤمنی هراس ندارد، وی را بکشد. و اگر بر مال خود یا دیگری هراس داشته باشد، و مال هم قابل ملاحظه باشد، کشتن دشنام دهنده واجب نیست. (الموسوی الخمینی، ۴۳۴: ۱۲۶۳).

دشنام دادن و ناسزا گویی به ائمه (ع) نیز حکم دشنام به پیامبر اسلام را دارد و به قتل دشنام دهنده حکم می شود. (محقق حلی، ۹۴۸: ۱۴۰۳).

امامیه همچنین از امام باقر (ع) روایت می کنند که ایشان فرموده اند: مردی از قبیله هذیل به پیامبر اسلام (ص) دشنام می داد. پیامبر اسلام از کار وی با خبر شد و فرمود: چه کسی کار این مرد را می سازد؟ دو مرد از انصار گفتند ما کارش را می سازیم. و آن دو، گردن آن دشنام دهنده را زدند. محمدبن مسلم از امام باقر (ع) پرسید: نظرتان در باره فردی که اکنون به پیامبر اسلام دشنام می دهد چیست؟ حضرت فرمودند: آن لم تخف علی نفسک فاقته اگر برخوردت بیم نداری، وی را بکش. (حر عاملی، ج: ۲۸، ۲۱۳: بی تا).

همچنین از پیامبر اسلام (ص) روایت می کنند که ایشان فرموده اند: من سب نبیاً قتل هر که به یکی از پیامبران دشنام دهد، کشته می شود. (نوری، ۱۷۲: ۱۴۰۸ هـ ق).

امامیه درخصوص دشنام دادن به صحابه معتقدند که: اگر فردی به یک صحابی مؤمن و پای بند و استوار دین اسلام دشنام دهد، برحسب صلاحدید حاکم شرع تعزیر می شود، ولی اگر به صحابی منافقی دشنام دهد، که در زمان رسول خدا (ص) منافق بوده و پس از رحلت پیامبر

(ص) روش منافقانه خود را دنبال نموده، دشنام دادن به چنین صحابی موجب تعزیر نیست. (الفروزی، ۶۵۰: ۱۴۱۹).

مالکیه و حنابله معتقدند: هر که پیامبری، که امت اسلام بر پیامبریش اجماع دارد را دشنام دهد، از وی درخواست توبه نمی شود و توبه اش پذیرفته نمی شود و چنانچه توبه کند، بعنوان حد ناسزاگویی کشته می شود. (الفروزی، ۶۵۰: ۱۴۱۹) به نظر مالکیه: هر کس به صحابه پیامبر دشنام دهد، یا یکی از ایشان را کافر بداند، تعزیر و زندانی می شود. (الفروزی، ۶۵۰: ۱۴۱۹).

شافعیه معتقدند که هر کس به پیامبر اسلام (ص) یا یکی از پیامبرانی که نامشان در قرآن آمد، دشنام دهد، یا دعوت و نبوت رسول خدا را تکذیب کند، بعنوان حد کشته می شود. و اگرچه توبه کند، حدش ساقط نمی شود. اما برخی از شافعیه معتقدند که در فرض توبه، کشته نمی شود بلکه هشتاد ضربه تازیانه می خورد. (الفروزی، ۶۵۰: ۱۴۱۹).

حنفیه گفته اند: اگر فردی در دلش کینه و دشمنی رسول خدا را داشته باشد، مرتد تلقی می شود، سزاوارتر است دشنام دادن به پیامبر اسلام ارتداد تلقی شود. و دشنام دهنده بعنوان حد، کشته شود و توبه اش پذیرفته نشود. خلیل از حنفیه دشنام دهنده به ملائکه و پیامبران و سبک شمرنده حق ایشان را مرتد دانسته است. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامیه، ۲۵۳: ۱۴۱۱).

۷.۴. پوشیدن زنار و لباسهای مخصوص کفار

در صورتی که پوشیدن این گونه لباسها به قصد میل و علاقه به کفار باشد حکم ارتداد دارد؛ اما اگر به قصد سرگرمی این گونه لباسها را بپوشند، حکم ارتداد را ندارد و حرام تلقی نمی شود. منظور از زنار کمربندی است که کافر ذمی به وسط کمرش می بندد و دارای نخهای رنگارنگی است. پوشیدن این کمر بند برای آن است که کافر ذمی از مسلمان تمیز داده شود، چنانچه زمین نصرانی در مشرق زمین، به دستور مسلمانان مجبور بوده اند که آن را بپوشند همچنین یهودیان مجبور بوده اند عسلی (وصله عسلی رنگ) بر روی لباس خود بدوزند. (دهخدا، حرف ز: ۱۳۷۳) خلیل از حنفیه پوشیدن این کمر بند و لباسهای مخصوص کفار را موجب ارتداد دانسته است. (مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامیه، ۲۵۳: ۱۴۱۱).

۷.۵. کسی که قائل به تناسخ باشد

یعنی بر این باور باشد که انسان پس از مرگ، روحش به دیگری منتقل می شود. (الفروزی، ۶۳۹: ۱۴۱۹).

مذاهب فقهی اهل سنت، شخص قائل به تناسخ را کافر دانسته اند. اما به نظر امامیه اعتقاد به تناسخ موجب کفر و ارتداد نیست مگر آن که این اعتقاد، انکار قیامت که یکی از ضروریات دین است را به همراه داشته باشد. (الغروی، ۶۳۹: ۱۴۱۹).

۸. ارتداد و آزادی

چنانچه می دانیم، اسلام آزادی های گوناگون، همچون آزادی شخصی، آزادی فکری، آزادی دینی و دیگر وجوه آزادی را حق طبیعی افراد دانسته است. بر اساس آزادی شخصی، هر کس حق دارد که همان گونه که خدا او را آزاد آفریده و به وی اراده و اختیار داده، خودش سرنوشت زندگیش را تعیین کند و زیر نفوذ جائزانه دیگران نباشد. علی (ع) در این باره به فرزندشان امام حسن (ع) فرموده اند: «ولاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً» (شهیدی، ۳۰۴: ۱۳۷۳) بنده دیگران نباش در حالی که خدا تو را آزاد قرار داده است.

از جمله وجوه آزادی که از نظر اسلام حق طبیعی افراد بشمار می رود، آزادی فکری است. مفهوم این نوع آزادی آن است که هرکس حق دارد در باره هر موضوعی که می خواهد فکر کند بدون آن که کسی حق کنترل افکار و عقاید او را داشته باشد. به همین دلیل است که در روایات اسلامی زیاد به تفکر تشویق شده و تفکر یک نوع عبادت بشمار آمده است.

یکی دیگر از آزادهایی که اسلام به آن اهمیت می دهد، آزادی دینی است. بر اساس این نوع آزادی افراد آزادند که به هر یک از ادیان آسمانی که بخواهند، معتقد باشند و همه ادیان آسمانی برای تبلیغ دین و مذهب خود و همچنین در اجرای مراسم مذهبی خود آزاد هستند، یعنی اسلام به یک نوع همزیستی مذهبی معتقد است. در اسلام نمونه های زیادی به چشم می خورد که این همزیستی و آزادی دینی را نشان می دهند، از جمله پیامبر(ص) در سال دوم هجری با مسیحیان سرزمین سینا، پیمانی بسته و در آن پیمان که به خط علی (ع) است، همزیستی مذهبی به خوبی مشهود است. آن پیمان چنین است: «... من عهد می کنم، کشیش و راهب آنان را تغییر ندهم و اشخاص تارک دنیا را از صومعه نرانم و مسافر را از سفر باز ندارم و نمازخانه ها و خانه های آنان را خراب نکنم و چیزی از کلیساهای آنان برای ساختمان مساجد نیاورم و هر کس از مسلمانان چنین کند، پیمان خدا را شکسته است... به هیچکس از آنان نباید زور گفته شود و باید با مدارا با آنان رفتار شود و آزاری به آنها نرسد و هر جا باشند معزز و محترم خواهند بود.» (قربانی، ۳۹۹: ۱۳۶۷).

در همین باره جابر بن عبد الله گفته: جنازه ای را از کنار ما عبور می دادند، پیامبر اسلام بعنوان احترام برخاست. ما نیز برخاستیم. آنگاه به حضرت عرض کردیم: یا رسول الله مگر این، جنازه یک مرد یهودی نبود؟ حضرت فرمود: چرا مگر یهودی انسان نیست؟ من به خاطر احترام

به انسانیت برخاستم. شما هم هرگاه جنازه ای را دیدید، مربوط به هر آیینی که باشد به آن احترام کنید.^۱

بر همین اساس علی (ع) نه تنها پیروان دیگر مذاهب را در عقیده خود آزاد می گذاشتند، بلکه مانند مسلمانان برای ایشان حق بازنشستگی قائل بودند، چنانچه گفته شده که در هنگام عبور از راهی پیرمردی مسیحی را دیدند که سخت ناراحت به نظر می رسید، پرسیدند: این پیر مرد کیست؟ پاسخ شنیدند که وی یک نفر مسیحی است. علی (ع) در حالی که ناراحت شده بودند، فرمودند: «استعملتموه حتی اذا کبر و عجز منعموه، انفقوا علیه من بیت المال» (حرعاملی، ج: ۱۵، ۶۶: بی تا) تا زمانی که قدرت داشت از او کار کشیدید، اکنون که پیر و ناتوان شده او را رها کرده اید. زندگی و معاش او را از بیت المال تأمین کنید.

با توجه به این همزیستی و تسامح دینی و با توجه به وجوه گوناگون آزادی، از قبیل آزادی مسکن، آزادی کار، و دیگر وجوه آزادی که به برخی از آنها اشاره شد و اسلام مدعی آنهاست، این سؤال پیش می آید که، چرا اسلام تغییر کیش و آیین را مجاز ندانسته و همان گونه که گذشت برای ارتداد کیفرهای سختی پیش بینی نموده است؟

در پاسخ باید گفت: اسلام برای انتخاب دین، بیشترین آزادی را به انسان داده که این مدعا در آیه «لاکراه فی الدین» (البقره ۲۵۶) (هیچ اجباری در دین نیست). و آیات مشابه آن هویدا است.^۲ زیرا برای این آیه، شأن نزول ها و تفاسیر گوناگونی بیان شده، از جمله شأن نزول های آیه آن است که مجاهد گفته: این آیه درباره مردی از انصار نازل شده که غلامی سیاه داشت و او را بر مسلمان شدن اجبار می نمود. (ابوالفتوح رازی، ۴۱۳: ۱۳۷۴) در نتیجه این آیه در انتقاد از کار وی نازل شده و فرموده: در پذیرش دین اجباری نیست. منظور از کلمه «الدین» در آیه یاد شده، متن دین و مجموع اصول عقاید و احکام دین است که اجبار در آن نفی شده. (طالقانی، ۲-۵: ۱۳۶۲) و از آنجا که دین از یک سلسله عقاید قلبی و ریشه دار تشکیل شده، اجبار و تحمیل آن ناممکن و بی معنی است. (طباطبایی، ۳۴۲: ۱۳۹۳) بر اساس همین تفسیر، گفته شده: شخصی بنام صفوان خدمت پیامبر (ص) رسید و از ایشان خواست که مدت دو ماه در مکه بماند و درباره اسلام تحقیق کند، شاید حقیقت و درستی دین اسلام برایش روشن شود و مسلمان گردد. پیامبر (ص) به وی فرمودند: من به جای دو ماه به تو چهار ماه مهلت و امان می‌دهم. (ابن‌الاثیر، ۲۹۹: ۱۴۰۹) لذا نگرشی که پیشرفت اسلام را در سایه زور و شمشیر و جهاد می‌داند مردود است، زیرا بسیاری از جنگهای پیامبر، مثل جنگ احد، احزاب، حنین، حالت دفاعی داشت و به منظور دفع توطئه دشمن صورت گرفت. بسیاری از جنگهای پیامبر اسلام برای از بین بردن بت پرستی بود، چون از نظر اسلام، بت پرستی دین و آیین نیست. از این گذشته این ادعا، توسط غیر مسلمانان نیز مردود دانسته شده، چنانچه گوستاولوبون مسیحی گفته: ما وقتی فتوحات مسلمانهای صدر اسلام را به دقت مطالعه می‌کنیم و اسباب و

علل موفقیت آنها را دقیقاً تحت نظر می‌گیریم، می‌بینیم که آنها در ترویج آیین خود از شمشیر استفاده نکردند، زیرا آنها اقوام و ملل مغلوب را همیشه در پذیرش دین خود آزاد می‌گذارند. (قربانی، ۱۳۶۷: ۴۶۸).

با توجه به آنچه گفته شد، اسلام پیش از آن که مردم مسلمان شوند به ایشان هشدار می‌دهد که چشم و گوش خود را باز و این دین را دقیقاً بررسی کنند و با تحقیق و بررسی همه جانبه، آن را بپذیرند، چون پس از پذیرش این دین، تغییر دادن و کنار گذاشتن آن ناممکن است و کیفرهایی سخت به دنبال دارد، زیرا تغییر کیش موجب تزلزل در دین اسلام و پیروانش می‌شود و از سویی مخالفان، به این وسیله به اسلام ضربه می‌زنند، چون چندی به لباس اسلام در می‌آیند و از اسرار نظامی و غیر نظامی مسلمانان با خبر می‌شوند و پس از خروج از دین اسلام، بعنوان دشمن اسلام علیه اسلام فعالیت می‌کنند.

به همین دلیل است که ارتداد نسبت به دین اسلام، قیام علیه نظام اسلام تلقی می‌شود. امروزه بیشتر کشورهای جهان، کسی را که بخواهد علیه نظام کشور توطئه کند و قوانین اجتماعی سیاسی کشور را با انتقاد از آن، به ضعف و نابودی بکشاند، به سخت‌ترین مجازات محکوم می‌کنند که در اغلب آنها کیفر اعدام وجود دارد. اسلام نیز به منظور پاسداری از نظام اجتماعی و سیاسی خود کیفرهایی را برای مرتد منظور نموده است. (فیض، ب، ۴۲۱-۴۲۰: ۱۳۷۳).

۹. نتیجه گیری

از آنچه که گذشت نتایج زیر به دست می‌آید:

۱- همه مذاهب فقهی اسلامی ارتداد را جرم دانسته‌اند، چون ارتداد را یک نوع پیمان‌شکنی به حساب آورده‌اند، زیرا در هنگامی که فرد مسلمان می‌شود با خدای خود پیمان می‌بندد که به توحید و نبوت و معاد و ضروریات دین معتقد و پای بند باشد اما وقتی که مرتد می‌شود پیمان شکنی می‌کند و آنچه را که قبلاً به آن ملتزم و متعهد شده زیر پا می‌گذارد، لذا جا دارد که کیفر و مجازات ببیند. از طرفی همه مذاهب اسلامی مواردی را برای تحقق ارتداد و نقض تابعیت اسلامی شرط دانسته‌اند هرچند که در پاره‌ای از این موارد با هم اختلاف نظر دارند.

۲- برخی از مذاهب فقهی اسلامی کیفرهای سنگین تری برای مرتد در نظر گرفته‌اند، بگونه‌ای که مثلاً از نظر امامیه مرتد فطری کیفر سنگین تری نسبت به مرتد ملی دارد و برعکس به نظر امامیه و حنفیه، زن مرتد کیفر خفیف تری دارد. خفیف تر بودن کیفر زن مرتد از یک سو به روایاتی مربوط است که از کشتن زن نهی نموده و از سویی به ساختار فیزیکی و شخصیتی زن مربوط می‌شود، برخی از مذاهب فقهی اسلامی کیفرهای مالی مرتد را آن چنان

وسیع و گسترده دانسته اند که وصیت و وقف را نیز شامل می شود و آن را با اشکال مواجه می سازد. در زمینه کیفر ازدواج نیز برخی از مذاهب اسلامی دایره شمول این کیفر را آنچنان وسیع و گسترده گرفته اند که فرد مرتد را از ولایت در امر ازدواج دختر و خواهرش محروم می کنند و همچنین به مرتد اجازه ازدواج را نمی دهند، حتی با زنی که مسلمان نباشد. در همین خصوص مالکیه علاوه بر این که به قتل مرتد به وسیله شمشیر حکم می کنند، معتقدند که مرتد، در گورستان مسلمانان و کفار مدفون نمی شود. در حالی که دیگر مذاهب اسلامی به این شدت عمل معتقد نیستند.

۳- همه مذاهب فقهی برای توبه مرتد اهمیت قائل هستند و بیشترشان معتقدند که برای توبه کردن مرتد به وی مهلت بدهند، برخی این مهلت را واجب و برخی آن را مستحب دانسته اند و امامیه نیز با توجه به اعتقادش در خصوص تفاوت مرتد ملسی و فطری، جهت توبه کردن مرتد ملی مهلت می دهند. برخی از مذاهب فقهی اسلامی معتقدند که برای رفع شبهه ای که باعث ارتداد فرد شده، باید تلاش کرد و شبهه وی را باید پاسخ گفت تا به توبه تشویق شود.

۴- در همه مذاهب فقهی اسلامی مواردی بعنوان ملحقات حکمی ارتداد بیان شده، از قبیل ساحر، زندق، پوشیدن لباس مخصوص کفار و... هر چند که در پاره ای از این موارد در میان مذاهب فقهی اسلامی اختلاف نظر وجود دارد، ولی در این که برخی از موارد یاد شده حکم مرتد را دارند، متفق هستند.

۵- بین اعتقاد اسلام به آزادی همه جانبه انسان، از جمله آزادی دینی و بین اعتقادش راجع به ممنوعیت تغییر کیش و آیین منافاتی وجود ندارد. زیرا اسلام بیشترین آزادی را برای انتخاب و پذیرش دین به انسان می دهد تا با بصیرت و در نظر گرفتن همه جوانب امر، دین را بپذیرد. به نظر اسلام ابتدا انسان در پذیرش و انتخاب دین اجباری ندارد بلکه آزاد است که آن را بپذیرد و یا نپذیرد. اما همین که دین اسلام را پذیرفت کنار گذاشتن و تغییر آن ممکن نیست، زیرا تغییر کیش و آیین، مشکلات زیادی برای اسلام و پیروانش به وجود می آورد و لذا اسلام به خود حق می دهد که مانند دیگر مکاتب، با مواردی که نظام عقیدتی اش را به مخاطره می اندازد بشدت برخورد کند.

یادداشت‌ها

۱. حد در لغت به معنی منع، مرز و حایل بین دو چیز و نیز به معنی عقوبت است. در اصطلاح فقه، حد مقابل تعزیر قرار دارد و به معنی کیفرهای شرعی معین است. به تعبیر دیگر کیفری است که قانونگذار اسلام، بطور دقیق، میزان و چگونگی آن را معین کرده است. و در اکثر موارد از حقوق خدای تعالی شمرده می‌شود. (ر.ک: فیض، علیرضا، مبادی فقه و اصول، انتشارات دانشگاه تهران: سال ۱۳۷۳، ص ۳۰۳).
۲. تعزیر در حقوق جزای اسلامی، نام گروهی از کیفرهاست که نوع و اندازه و چگونگی آن به خاطر مصلحت‌های چندی معین نشده، و تعیین کم و کیف آن به عهده ولی فقیه، و حاکم شرع محول گردیده است. برخی از فقها میان حد و تعزیر ده فرق قائل شده‌اند. (مبادی فقه و اصول، دکتر فیض، علیرضا. صص: ۴۷۵-۴۷۸).
۳. کودک مراهق، یعنی کودک نزدیک به بلوغ. (فیض، مبادی فقه و اصول، ص: ۳۶۷).
۴. حقوقدانها و فقهای اسلام، جنون را به دو قسم منقسم دانسته‌اند: ۱- جنون اطلاق، یا جنون مستمر ۲- جنون ادواری یا جنون موقت. هر گاه کسی همواره دچار دیوانگی باشد، جنون اطلاق دارد او را مجنون مطبق گویند. و هر گاه جنون او همیشگی نباشد و گاه هشیار باشد، جنون موقت و ادواری دارد. (فیض، علیرضا. مقارنه و تطبیق در حقوق جزای اسلام: ۱۳۷۳).
۵. دارالحرب به سرزمین‌ها و کشورهایی گفته می‌شود که خارج از قلمرو سیادت و حاکمیت اسلام بوده و احکام اسلام در آن پیدا نمی‌شود و حاکمیت در آن با قانون غیرالهی است. به مکه قبل از فتح آن و بعد از هجرت دارالحرب گفته می‌شده، (نگاه شود به فقه سیاسی اسلام از زنجانی، عمید. ج: ۲، ص ۲۴۲).
۶. فیه: اموالی است که از کفار بدون جنگ و قتال گرفته می‌شود، مال فیه به امام (ع) اختصاص دارد و امام می‌تواند هرگونه تصرفی در آن داشته باشد، و سایر مردم را در آن حقی نیست. (فیض، علیرضا. مبادی فقه و اصول، ص: ۳۴۷).
۷. منجزات مریض، جمع منجزه و منجزه (به تشدید زاء) در برابر معلق قرار دارد. تصرفات معلق، یعنی تصرفاتی که معلق بر موت باشد، وصیت است و به مقدار ثلث دارایی نافذ است و در مازاد آن به اجازه وارث بستگی دارد. اما تصرفات منجزه که به ثمن المثل مبادله شده باشد، اشکالی در نفوذ و صحت آن نیست. اشکالی که هست در معاملات محاباتی مریض است، مثل هبه و وقف و نیز اجاره و بیع به کمتر از ثمن المثل که آیا از اصل مال نافذ است یا از ثلث، و مازاد آن به اجازه وارث بستگی دارد؟ قابل بحث است و متقدمین و جمعی از متأخرین آن را از اصل ترکه نافذ می‌دانند و جمعی از قبیل علامه و شهیدین و صاحب جواهر آن را از ثلث ترکه نافذ دانسته‌اند. (دکتر فیض. مبادی فقه و اصول ص،

۳۷۳). ص ۳۱۶. کما جازع الله اباک ص ۳۱۶. ابس اش شاج لثش گ لاض ل کب حج ز ا ب.
از ثلث خارج می‌شود. (فقه تطبیقی، محمد جواد مغنیه، ترجمه کاظم پورجوادی، تهران:
بنیاد علوی، ص ۳۴۷).

۸. منظور از ملحقات حکمی مواردی هستند که از نظر احکام، مشابه موضوعی هستند تابع آن
شده و به آن ملحق شده اند ولی با موضوعی که به آن ملحق شده اند تفاوت‌هایی دارند.
نظایر ملحقات حکمی، در فقه زیاد است، از جمله همانگونه که گذشت، چون بسیاری از
فقهای اسلامی واژه حد را برای ارتداد به کار نبرده اند، و از سوی کیفر ارتداد شبیه به
حدود است، به همین دلیل آقای دکتر فیض در صفحه ۴۱۶ کتاب مقارنه و تطبیق در
حقوق جزای عمومی اسلام تحت عنوان مباحث تابع حدود، از آن و چند عنوان دیگر یاد
نموده است. همچنین در صفحه ۳۷۷ همین کتاب تحت عنوان مباحث تابع زنا، از
جرمهایی همچون لواط، مساحقه و قیادت سخن به میان آورده است. در اینجا نیز چون
ملحقات یاد شده شبیه ارتداد هستند از آنها بعنوان ملحقات ارتداد، یا توابع ارتداد یاد
شده است.

۹. صحیح بخاری، کتاب الجنائز حدیث ۱۲۲۹ که چنین است * سمعت عبدالرحمن بن ابی لیلی
قال کان سهل بن حنیف و قیس بن سعد قاعدین بالقادسیه فمروا علیهما بجنازه، فقاما
فقیل لهما انها من اهل الارض ای من اهل الذمه. فقالا ان النبی ص مرت به جنازه فقام.
فقیل انها جنازه یهودی، فقال الیست نفسا* و نیز همان منبع، حدیث شماره ۱۲۲۸ که
چنین است: * مرینا جنازه فقام لها النبی ص و قمنا به فقلنا یارسول الله انها جنازه یهودی.
قال اذا رأیتم الجنازه قوموا* و نیز نگاه شود به مسند احمد بن حنبل، حدیث ۱۸۶۷۱ که
در این باره حدیثی را به این گونه بیان کرده: * ان رسول الله ص قال: اذا مرت بکم جنازه
یهودی او نصرانی او مسلم قوموا لها، فلستم تقوموا لها، انما تقومون لمن معها من
الملائکه.*

۱۰. در قرآن آیات زیادی به چشم می‌خورند که در مورد حق آزادی انسانها از آنها
استفاده می‌شود، از جمله: فذکر انما انت مذكر لست علیهم بمسیطر (غاشیه ۲۱/ و
۲۲).

ما انت علیهم بجبار (ق/۴۵)

افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین (یونس/۹۹)

منابع

- ابن الاثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد. (۱۴۰۹ق). اسدالغایب فی المعرفة الصحابة. بیروت: دارالفکر، ج: ۳.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی. (۱۳۷۴). روض الجنان و روح الجنان، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ج ۳.
- البخاری، محمد بن اسماعیل. (۱۴۱۰). صحیح بخاری، بیروت: دارالعلم، کتاب الجنائز.
- الجبیبی العاملی، زین الدین مشهور به شهید ثانی. (۱۴۱۰). الروضة الهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، المكتبة العلمیة الاسلامیة، ج: ۲ و ۹.
- الفروزی، سید محمد و دیگران. (۱۴۱۹). الفقه علی المذاهب الاربعه تألیف عبدالرحمن الجریری و مذهب اهل البیت، بیروت: منشورات دارالثقلین، ج: ۵.
- الموسوی الخمینیی، روح الله. (۱۳۶۴). تحریر الوسیله، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ج: ۲.
- التنجفی، محمد حسن. (۱۳۶۲). جواهر الکلام فی شرایع الاسلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج: ۴۱.
- امینی، علیرضا. آیتی، سید محمود رضا. (۱۳۷۵). تحریر الروضة الدمشقیة، تهران: مؤسسه فرهنگی طه.
- پورجوادی، کاظم. (۱۳۶۹). فقه تطبیقی مذاهب پنجگانه (ترجمه الفقه علی المذاهب الخمسة مفسیه)، تهران: بنیاد علوم اسلامی.
- حر عاملی، محمد بن حسن (بی تا)، وسایل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ج: ۲۸.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۲). لغت نامه دهخدا، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد. (۱۳۶۲). مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن، المكتبة المرتضویة، چاپخانه خورشید، چاپ دوم.
- شعرانی، ابوالحسن. (بی تا). ترجمه و شرح تبصرة المتعلمین، تهران: علامه حلّی، کتابفروشی اسلامیة.

- شهیدی، سید جعفر. (۱۳۷۳). ترجمه نهج البلاغه، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، نامه ۳۱.
- شیخ الاسلام، سید محمد. (۱۳۶۷)، راهنمای مذهب فقه شافعی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران: ج: ۲.
- طالقانی، سید محمود. (۱۳۶۲). تفسیر پرتوی از قرآن، تهران: شرکت سهامی انتشار، ج: ۲.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۹۳). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ج: ۲.
- طیبیان، سیدحمید. (۱۳۶۷)، فرهنگ لاروس ترجمه کتاب المعجم الحدیث، مؤلف: جلیل جر. تهران: خلیل جر، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ج: ۱.
- طوسی، محمدبن حسن. (بی تا)، المبسوط فی فقه الامامیه، المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، تهران: ج: ۷.
- عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۶۷). فقه سیاسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ج: ۲.
- فیض، علیرضا. (الف). (۱۳۷۳). میادی فقه و اصول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فیض، علیرضا. (ب). (۱۳۷۳). مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فیض، علیرضا، مهذب، علی. (۱۳۶۶). ترجمه لمعه شهید اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج: ۲.
- قربانی، زین العابدین. (۱۳۶۷). اسلام و حقوق بشر، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مجموعه من کبار اساتذة الفقه الاسلامی (۱۴۱۱) موسوعه الفقه الاسلامی المقارن الشهیره بموسوعه جمال عبدالناصر المفیته مصر: المجلس الاعلی للشون الاسلامیه، ج: ۴.
- محقق حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن. (۱۴۰۳). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام مع تعلیقات السید الصادق الشیرازی، تهران: انتشارات استقلال، ج: ۲.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. (۱۳۵۳). تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

- نوری، حسین بن محمد تقی. (۱۴۰۸ هـ.ق). مستدرک وسایل الشیعه، بیروت: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، چاپ سوم، ج: ۱۸.
- یزدی، محمد. (۱۳۷۴). فقه القرآن، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ج: ۲.